

جنبش سبز و موقعیت مبارزات زنان

هلاله طاهری

در دو دهه اخیر از نافرمانیهای مدنی شروع شده، با خواستهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه گسترش پیدا کرد و نقطه امیدی برای میلیونها زن و مرد جوان در جامعه گردید. جوانان در مقابل خفقان و خشونت هر روزه رژیم به هر روشی دست میزدند که ضدیشان را با قوانین اسلامی به نمایش بگذارند. سهم زنان در مبارزه برای خلاصی فرهنگی بسیار بالا بود. اما تحولات سیاسی یک سال و نیم گذشته و پیدایش جنبش سبز مبارزات زنان را با یک چالش جدی روبرو کرد. عقب گرد از خواستهای برابری طلبانه و رادیکال، هزیمت و توهم به جنبشی بورژوازی که هیچ نشانی از انسانیت و آزادیخواهی برای مردم ندارد بر متن چه شرایطی اتفاق افتاد؟ متحدین جنبش زنان

چه کسانی اند؟ حول چه مطالباتی و با چه ابزارهایی باید زنان را سازمان داد؟ نقش فعالین و پیشروان این جنبش در این دوره حساس چیست؟ نوشته حاضر بمنظور عطف توجه فعالین زن و کارگران سوسیالیست به منظور تبادل نظر و همفکری پیرامون معضلات جنبش زنان در بطن تحولات اخیر آماده گردیده است.

جنبش خلاصی فرهنگی و مبارزات زنان

زنان در طی سه دهه از حاکمیت جمهوری اسلامی اعتراضات مهمی را در رابطه با مطالبات خود براه انداخته اند. در انقلاب 57 با شعار نه روسری، نه توستری و در مقابل فرمان خمینی برای اجباری کردن حجاب مبارزات چشمگیری سازمان دادند. اما سرکوب سالهای 60 و دوران جنگ ایران و عراق موقعیت تبعیض آمیز زنان را چند برابر کرد. برای بیش از یک دهه هر گونه اعتراضی صفحه ۲

کاهش ساعات کار زنان:

تحمیل بار بحران در بسته بندی فریکارانه!

اعظم کم گویان

ارتباطی دارد؟ و آیا خدمت به زنان کارمند است یا این که به ضرر آنها است؟

اعظم کم گویان: این طرح در چهارچوب ارزشهای ناظر بر قانون اساسی جمهوری اسلامی و یکی از تاکتیکها و اقدامات عملی برای

سایت اکتبر: در آخرین روزهای کاری " سال ۱۳۸۸ " شورای عالی انقلاب فرهنگی طرح کاهش ساعت کار زنان کارمند متاهل را با تأمین حقوق و مزایا تصویب کرد. هر چند مجلس شورای اسلامی بعنوان قانون باید آنرا به تصویب برساند تا به مرحله اجرا در آید. این حرکت با شرایط و اوضاع نابسامان و فلاکتبار اقتصادی و سیاسی چه

صفحه ۵

اعلام موجودیت "بنیاد زن و جامعه"

"بنیاد زن و جامعه" یک سازمان اجتماعی- فرهنگی در خارج از ایران است که تلاش میکند آگاهی زنان را نسبت به حقوق اجتماعی آنها در جامعه و خانواده ارتقا دهد، اعتماد به نفس زنان را به منظور دفاع از خود در مقابل خشونت، تبعیض و مردسالاری در محیط خانه و در جامعه بالا ببرد، موانع اینتگره شدن زنان در جوامع غربی را رفع کند، به منظور ایجاد اتحاد و همبستگی میان زنان شبکه های ارتباطی ایجاد کند، در صورت نیاز به وکیل و متخصص سرویسهای اجتماعی آنها را به سازمانهای ذیربط معرفی نماید، و همچنین از مبارزات

صفحه ۴

مساله زن، مساله طبقه کارگر

کوروش مدرسی

مساله زن مساله هر انسان و هر جنبشی است که سر سوزنی به آزادی و حرمت انسانی پایند است. اما این پایبندی برای طبقه کارگر تنها یک مساله اخلاقی و آرمانی نیست. مساله رهائی خود این طبقه است. طبقه کارگر برای رهائی خود "ناچار است" اومانیت باشد و کل مصاف کمونیسم طبقه کارگر این است که، ننننها به این طبقه بلکه به جامعه نشان دهد که در جامعه سرمایه داری برای اومانیت بودن باید کمونیست و کارگری بود.

تبیین مساله زن، مانند هر موضوع اجتماعی دیگری، مهر نگاه از موضع و موقعیت یک طبقه معین به جامعه را با خود دارد. همانطور که در اول مه میتوان به حال فقر و فلاکت طبقه کارگر، به حال بی حقوقی مطلق آن دل سوزاند، بدون اینکه دست به ریشه ستم کشی این طبقه برد؛ بدون اینکه مطلوبیت باز تولید آن در جامعه

صفحه ۶

در صفحات دیگر

نامربوطی بدن تجاوز شده

زن ستیزی از کجا آمده؟

لایحه حمایت از خانواده در ضدیت با زنان

از صفحه ۱

در دفاع از حقوق زنان و هر نوع آزادیخواهی با سرکوب شدید روبرو گردید.

پس از پایان جنگ ایران و عراق به دلیل کمبود نیروی کار دولت ناچار شد شرایط ورود زنان به بازار کار را تسهیل کند. اگر چه ورود وسیع زنان بعنوان نیروی کار خاموش و ارزان برای سرمایه دارن یکی از منابع پرسود گردید اما شروع دوره ای برای زنان بر سر مبارزه برای مطالباتشان هم بود. بالا رفتن میزان تحصیلات زنان نیز از دیگر عواملی بود که اعتماد به نفس زنان را برای مبارزه بر سر مطالبات حق طلبانه شان به جلو برد. بازار کار در اوایل فقط بخش کوچکی از زنان را به خود جلب کرد. رشد جمعیت و بمیدان آمدن نسل جوانی که از یک طرف شاهد بی حقوقی و تحقیر هر روزه مادرانشان در خانه و در محیط کار بود و از طرف دیگر تجربه شکست نسل قبل تر خود را نداشت، نسل جوان را متوقع تر کرد تا به وضعیت فلاکتبار نسل قبل از خود تن ندهند. و از جمله در مبارزه با "خانه نشینی" به تحصیل و دانشگاهها روی آورد، بطوری که امروز بیش از نیمی از متقاضیان تحصیلات عالی زنان هستند.

با وجود خفقان و فشار همه گیر دولت از قوانین و چماق حزب الله گرفته تا تبلیغ و تهدید از منابر و مساجد علیه زنان و حضورشان در جامعه، نسل جوان تسلیم شرایط نشد و اولین نهالهای جنبش نافرمانی را بنیاد نهاد. شکستن دیوارهای آپارتاید جنسی، پس زدن حجاب و اشتیاق و روی آوری به یادگیری موزیک، رقص و ارتباط وسیع با دنیای غرب از طریق اینترنت و آگاهی پیدا کردن نسبت به حقوق خود، به سرعت در میان جوانان رشد کرد. برپایی هشت مارسهای علنی در خیابانها و در باشگاهها که خواهان خواستههای برابری طلبانه و ماگزیمالیستی بر علیه اعدام، سنگسار، حجاب اجباری و آپارتاید جنسی و برگزاری مراسمهای وسیع

در دفاع از حقوق کودک، از جمله دستاوردهای آن دوره است. بطور نمونه در دوره حاکمیت خاتمی دامنه فعالیتهای رادیکال آنچنان وسیع شد که برای خود اصلاح طلبان قابل کنترل نبود. صدها تشکل و انجمن و صنف و گروه در دفاع از حقوق اجتماعی اقبال متفاوت در جامعه تشکیل گردید. در این میان سهم زنان چشمگیر بود. زنانی که با تجربه از دوره خفقان در دهه اول حاکمیت جمهوری اسلامی و با توجه به قانون اساسی زن ستیز شدت مورد اذیت و آزار قرار گرفته بودند از فرصت به دست آمده به امید رها شدن از تعفن مذهب و قوانین اسلامی دهها سازمان و نهاد برپا کردند. دامنه اعتراضات زنان آنچنان وسیع بود که از خیابانها، دانشگاهها، پارکها و محیط کار تا درون خانه های مردم را فرا گرفت. از جمله برخی از سازمانهای زنان، برنامه هایی برای کار در میان زنان کارگر و خانه دار در دستور کار خود گذاشته و دست بکار آن شدند.

امروزه زنان در ایران با وجود فشار و خفقان سی ساله نگاه جامعتری به حق و حقوق خود دارند. طرح مطالبات رادیکال و توقعات ماگزیمالیستی بخش وسیعی از زنان تشنه آزادی و برابری قویا نشان از این دارد که حق خواهی شان از جامعه و دولت، مانند سایر زنان در اروپاست. کسانی که به کم راضی نیستند و دستاوردهای تا کنونیشان غیر قابل کتمان است.

جنبش زنان در دوره اول حاکمیت احمدی نژاد زنان در هر دو دوره از حاکمیت احمدی نژاد مورد حمله قرار گرفتند. سطح حمله به جنبشهای اجتماعی از آن جمله زنان در دوره اول بسیار متمایز بود. آنها قبل از هر چیز به جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی حمله کرده و رهبران آنها را زندانی کردند. جنبش دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را در هم شکستند، به مبارزات کارگری و اول ماه مه ها

حمله کردند و رهبران آنها را دستگیر کردند. دهها تشکل زنان را بسته و تعدادی را بازداشت کردند. در یک کلام جنبش نافرمانی جوانان را مورد حمله قرار داده و موجی از بگیرو ببند را در میان مردم بویژه جوانان براه انداختند.

تعرض رژیم هنوز به بخش زنان ملی- مذهبی که بدنبال اصلاحات میلیمتری قوانین در چهارچوب قانون اساسی بودند، نرسیده بود. در اوج تعرض به فعالین و رهبران جنبش رادیکال زنان، جنبشی که با شعارهایی چون لغو حجاب اجباری، لغو اعدام، لغو آپارتاید جنسی به میدان آمده بود و به موازات اعتراضات و نافرمانی جوانان علیه حجاب و جداسازی، بخش ملی - مذهبی جنبش زنان هنوز در دالانهای حکومت بدنبال "تغییر" در قانون اساسی بود. کمپین یک میلیون امضا و طیف متنوعی از شخصیتها و جریاناتی که تمام چشم امیدشان به اصلاحات در درون رژیم بود، از جمله این قشر بودند. بساط کلوبها و تشکلهای این جریانات تا مقطع انتخابات دست نخورده ماند و با امکاناتی که داشتند بیشترین نیرو را برای انتخابات به نفع رهبران جنبش سبز بسیج کردند. دور دوم از حاکمیت احمدی نژاد و پیدایش جنبش سبز

انتخابات رئیس جمهوری در یک سال و نیم قبل صحنه مبارزات سیاسی در ایران را برای همه اقبال از جمله زنان عوض کرد. قشری از زنان ملی - مذهبی که بویژه در دوران حاکمیت خاتمی رشد کرده و به دنبال اصلاح قانون اساسی بودند، در تشکلهای متفاوتی از جمله کمپین یک میلیون امضا به فعالیتهای سیاسی- فرهنگی در میان قشری از زنان پرداختند. در دوره انتخابات به نام "همگرایی جنبش زنان" و یا "زنان مطالبه محور" از زنان برای شرکت در انتخابات دعوت میکردند و وعده میدادند که رئیس جمهور موسوی به مطالباتشان رسیدگی خواهد کرد، چه بسا هیچکدام از کاندیداتورهای

اصلاح طلب حتی اشاره ای به مطالبات حداقلی زنان نکردند. جناح موسوی و کروی در انتخابات شکست خوردند اما حفظ نیروی دوره انتخابات برای سران اصلاح طلب برای به قدرت رسیدنشان مهم بود. جنبش سبز با تک شعار "رای من کجاست" آغاز به کار کرد. توده وسیعی از مردم از آن جمله زنان و نسل جوانی که خود بانی جنبش نافرمانی علیه قوانین زن ستیز بودند و دوره انتخابات برای ذره ای گشایش سیاسی به میدان آمده بودند، هنوز در صحنه مانده و بدنبال و عده های دروغین این جنبش بودند. همگرایی جنبش زنان و کمپین یک میلیون امضا از زنان میخواستند که پشت جنبش سبز بمانند. سپس در گرماگرم اعتراضات هنگامی که رژیم وحشیانه به تظاهرات حمله برده و به کشتار جوانان دست زد، زنان همگرایی و یا مطالبه محور، جوانان معترض و خشمگین را آشوب گر نامیده و جنبش "علیه خشونت" راه انداختند. رهبران جنبش سبز هشدار میدادند که "اسلام ناب محمدی" و اجرای قانون اساسی هدف آنهاست و مقررات رعایت حجاب بخاطر حفظ اتحاد و جلوگیری از تفرقه در صفوف زنان نباید نقض گردد. وظیفه زنان "همگرایی سبز" هم این بود که پاسبان اجرای کامل این فرمانها در میان زنان گردند. حجاب سبز، برقع سبز و چاقچور گلگلی مدل زهرا رهنورد در ویتزینهای این خانمها به زنان فروخته میشد.

جریانات چپ بویژه در خارج کشور به غیر از حزب حکمتیست تقریبا همه با اشکالی کم یا بیش در جنبش سبز هضم گردیدند. بخش زنان این جریانات و احزاب هم سرنوشت مشابهی داشتند. بحث حجاب از میان مطالبات آنها به کنار گذاشته شد و جای آنرا "اولیتهای" جنبش سراسری مانند "همه با هم" بودن و ضدیت با یک جناح گرفت. مبارزه علیه آپارتاید و مطالباتی چون مزد برابر و آزادیهای وسیع سیاسی جای خود را



به افشاگری بر سر تقلب در انتخابات داد و سران جنایتکار سبز بی سرو صدا، شخصیت‌های "معترض" و خودی در این جنبش "همگانی" شدند. (در این رابطه میتوان به پیام شیرین عبادی در دنباله روی جریان‌های از چپ و راست به جنبش سبز و یا مقاله نوشین احمدی خراسانی در جواب به اینکه این جنبش به نیاز چه قشر و گروهی جواب میدهد اشاره کرد).

تحمیل عقب‌گرد به جنبش زنان از خواست‌های برابری طلبانه و آزادیخواهانه

دولت با حمله وسیع به همه معترضان، براه انداختن موج اعدام و سنگسار و بطور شدیدی تحت تعقیب قرار دادن رهبران کارگری، دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و فعالین رادیکال از جنبش زنان و غیر قانونی کردن تشکلهایشان دست برد. برای بیش از دو سال تلاش برای رها کردن زندانیان در بند مشغله اصلی بخشی از رهبران و فعالین کارگری، زنان و دانشجویان گردید. دیگر رهبران و فعالین این جنبشها بخاطر کنترل شدید و دستگیریهای وسیع نمیتوانستند در مجامع علنی رهبری مبارزات را بعهده بگیرند. این فشارها دیر یا زود هزاران زن و مرد تشنه رهایی و برابری را که دور این جنبشهای اجتماعی گرد آمده بودند بدون رهبر کرد. پراکنده شدن آنها در غیاب رهبران آزادیخواه و برابری طلب و تشکلهایی که همه پلمپ شده بودند، فرصتی طلایی برای جنبش سبز به بار آورد که با وعده "تغییر" طیف وسیعی از آنها را به گرد خود جمع کرد.

ما، حزب حکمتیست بصراحت عوامفریبی جنبش سبز را هشدار دادیم. تلاش کردیم تا زنان را متوجه کنیم که جنبش سبز با کل هاله دور آن، که ظاهراً به نمایندگی از زنان و حقوقشان سخن میگوید، دوستان دروغین زنانه و نباید به دنبال آنها رفت. ما خواهان جبهه و صف

مستقل برای مبارزات آزادیخواهانه شدیم. با وجود این نتوانستیم جلو این هزیمت وسیع و این تعرض به راست در جنبش زنان را بگیریم. ما نتوانستیم نیروی میلیونی زنان و مردانی که اتفاقاً تاریخاً زیر پرچم جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی برای مبارزاتشان تلاش میکردند را متحد و متشکل کنیم. ما با همه مواضع انقلابی و روشن بینی سیاسی مان، قادر نشدیم در مقابل این تعرض به جنبش زنان سد ببندیم. بحق هشدار دادیم اما فراتر نرفتیم. ما کمونیستها در عرصه های اجتماعی دیگر هم مانند جنبش کارگری و جنبش جوانان با همین مشکل روبرو بودیم. زنان کارگر، زنان سوسیالیست، کارگران پیشرو و کمونیست با جنبش سبز نبودند اما زیر بار خفقان و تعرض همه گیر رژیم و جنبش سبز بی سازمان مانده بودند.

شکاف در میان زنان جنبش سبز جنبش سبز در این یک سال و نیم دستخوش تحولاتی گردید. زمانی تا مرحله شکست رفت و مورد سرزنش بسیاری از نیروهای خودی قرار گرفت، اما دوباره توانست نیروهای خود را منسجم کند. جنبشی که با علم "اسلام ناب محمدی" و اجرای کامل قانون اساسی در مقابل جوانان معترض ایستاده بود خود متوجه گردید که در نهایت قادر به نگاه داشتن این نیرو با این شعار کهنه نخواهد بود. امروز همین جنبش بناچار و بسیار عوامفریبانه دم از آزادی زندانیان سیاسی میزند، به سنگسار و اعدام اعتراض میکند، "مدافع" حقوق دمکراتیک مردم است. در خصوص برخورد به مطالبات زنان بسیار متناقض و چند پهلو زیر چتر "حقوق دمکراتیک شهروندان" موضع میگیرد. اما بالاخره این اتحاد و یکپارچگی ریاکارانه، نمیتوانست دوام بیاورد. بخشی از فعالین زن که خود را علی العموم سکولار و مدرن مینامیدند در دوره قبل از انتخابات و پیشتر از آن هم، در دوره کمپین یک میلیون امضا به

مستقل برای مبارزات آزادیخواهانه شدیم. با وجود این نتوانستیم جلو این هزیمت وسیع و این تعرض به راست در جنبش زنان را بگیریم. ما نتوانستیم نیروی میلیونی زنان و مردانی که اتفاقاً تاریخاً زیر پرچم جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی برای مبارزاتشان تلاش میکردند را متحد و متشکل کنیم. ما با همه مواضع انقلابی و روشن بینی سیاسی مان، قادر نشدیم در مقابل این تعرض به جنبش زنان سد ببندیم. بحق هشدار دادیم اما فراتر نرفتیم. ما کمونیستها در عرصه های اجتماعی دیگر هم مانند جنبش کارگری و جنبش جوانان با همین مشکل روبرو بودیم. زنان کارگر، زنان سوسیالیست، کارگران پیشرو و کمونیست با جنبش سبز نبودند اما زیر بار خفقان و تعرض همه گیر رژیم و جنبش سبز بی سازمان مانده بودند.

شکاف در میان زنان جنبش سبز جنبش سبز در این یک سال و نیم دستخوش تحولاتی گردید. زمانی تا مرحله شکست رفت و مورد سرزنش بسیاری از نیروهای خودی قرار گرفت، اما دوباره توانست نیروهای خود را منسجم کند. جنبشی که با علم "اسلام ناب محمدی" و اجرای کامل قانون اساسی در مقابل جوانان معترض ایستاده بود خود متوجه گردید که در نهایت قادر به نگاه داشتن این نیرو با این شعار کهنه نخواهد بود. امروز همین جنبش بناچار و بسیار عوامفریبانه دم از آزادی زندانیان سیاسی میزند، به سنگسار و اعدام اعتراض میکند، "مدافع" حقوق دمکراتیک مردم است. در خصوص برخورد به مطالبات زنان بسیار متناقض و چند پهلو زیر چتر "حقوق دمکراتیک شهروندان" موضع میگیرد. اما بالاخره این اتحاد و یکپارچگی ریاکارانه، نمیتوانست دوام بیاورد. بخشی از فعالین زن که خود را علی العموم سکولار و مدرن مینامیدند در دوره قبل از انتخابات و پیشتر از آن هم، در دوره کمپین یک میلیون امضا به

مستقل برای مبارزات آزادیخواهانه شدیم. با وجود این نتوانستیم جلو این هزیمت وسیع و این تعرض به راست در جنبش زنان را بگیریم. ما نتوانستیم نیروی میلیونی زنان و مردانی که اتفاقاً تاریخاً زیر پرچم جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی برای مبارزاتشان تلاش میکردند را متحد و متشکل کنیم. ما با همه مواضع انقلابی و روشن بینی سیاسی مان، قادر نشدیم در مقابل این تعرض به جنبش زنان سد ببندیم. بحق هشدار دادیم اما فراتر نرفتیم. ما کمونیستها در عرصه های اجتماعی دیگر هم مانند جنبش کارگری و جنبش جوانان با همین مشکل روبرو بودیم. زنان کارگر، زنان سوسیالیست، کارگران پیشرو و کمونیست با جنبش سبز نبودند اما زیر بار خفقان و تعرض همه گیر رژیم و جنبش سبز بی سازمان مانده بودند.



از صفحه ۱

زن، زمینه های جایگزینی افکار برابری طلبانه و آزادیخواهانه به جای رفتارهای مردسالارانه و عقب فرهنگ مردسالاری و برای رسیدن مانده را در خانواده و در جامعه به آزادی و برابری پشتیبانی کند. فراهم سازی از شرکت و "بنیاد زن و جامعه" از شرکت و "بنیاد زن و جامعه" برای پیشبرد همکاری همه علاقمندان در هر این اهداف با برگزاری کلاس، سطح و به هر میزانی که مایل کنفرانس و کارگاههای آموزشی و باشند، صمیمانه استقبال میکند. ما انتشار فصلنامه، به امر آگاهگری و در اولین فرصت برنامه ها و بالا بردن اعتماد به نفس در میان مشخصات سایت "بنیاد" را به زنان دامن میزند. "بنیاد" همچنین اطلاع همگان خواهیم رساند. لطفا تلاش میکند با برگزاری سمینار و برای ارتباط با "بنیاد" با شماره تلفن کنفرانسهای پیرامون حقوق پایه ای و آدرس زیر با ما در تماس باشید.

بنیاد زن و جامعه
سخنگو: هلاله ظاهری

07958145666

inf@womanandsociety.com
www.womanandsociety.com



و تبعیض دست میزنند و برای حل نهایی این نابرابری و تبعیض مبارزه میکنند. با قدرت رسیدن کمونیستها و کارگران سوسیالیست، با قدرت گیری طبقه کارگر، این تنها زنان کارگر نیستند که از بردگی و استثمار رها میگردند بلکه با آزادی خود میلیونها زن را از اقشار متفاوت از هر گونه استثمار و بی عدالتی رها میسازند.

باید تا قبل از قربانی دادن بیشتر در صفوف جنبشهای بورژوازی از سبز و آبی آن، نیروی مان را از میدانهای آنها بیرون بکشیم. تا همینجا هم بدون سازمان و تشکل ضربه های مهلکی بر پیکر ما زده و نیرویمان را هر روزه به این سو و آنسو برده اند. باید به سازماندهی حول مطالبات زنان مانند برابری زن مرد در تمام شئون زندگی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و خانوادگی، مبارزه علیه حجاب و آپارتاید جنسی، مبارزه با خشونت و اذیت و آزار در هر شکل و سطحی از آن باشیم. حول خواستهای زنان از محله تا محیط کار و مدراس نیرو جمع کرده و متحد طبقه کارگر و جنبشهای اجتماعی هم خط خود گردیم. این تنها راه ممکن و عملی ست و تا دیر نشده باید بجنیم.

1- مصاحبه شیرین عبادی با رادیو بی بی سی در تاریخ چهارشنبه 9 ژوئن برابر با 19 خرداد:

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2010/06/100609_113_ebadi_elex_vid.shtml

2- مقاله نوشین احمدی خراسانی به نام: جنبش سبز و اسطوره شرمندگی طبقه متوسط

<http://www.feministschool.com/spip.php?article3282>

4- مقاله سید علیرضا موسوی: ابهام در چیستی زنانگی

<http://iranfemschool.net/spip.php?article2099>

5- مصاحبه با شادی صدر: زنها در خیابان حاضر و در سطح رهبری غایبند.

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2010/03/100309_u01-hardtalk-shadisadr.shtml

7- بیانیه در مورد جنبش رهایی زن در ایران و وظایف حزب حکمتیست

<http://www.hekmatist.com/z9.htm>

8- رابطه جنبش زنان و جنبش سراسری مردم ایران، لاله حسین پور

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=30224>

تاچر و هیلری کلینتن و دهها رئیس جمهور و نماینده مجلس با جنسیت "زنانگی" از همین قبیل اند. در نظام سرمایه داری هر کجا به ارتش زنان برای کار احتیاج بوده و با هر مقدار تسهیلاتی که برایشان فراهم کرده اند زنان را به بازار کار میاورند. و هرگاه ذره ای از امکانات داده شده به زنان با سودآوری کارفرماها در بیفتد در یک آن همه حقوق و شرایط های داده شده برچیده میشود و مبارزاتشان را سرکوب میکنند. این بنیاد منطق زن سنتیزی در جهان معاصر، نظام سرمایه داری است. به جنگ این واقعیت با پرچم "زنانگی" نمی توان رفت.

جنسیتی کردن جنبش زنان از دیگر ریاکاری های نظام سرمایه داریست که برخی از فمینیستها در جنبش زنان به تبلیغ آن میپردازند. "زنانگی" کردن مطالبات و خواستهای برابری طلبانه زنان مانند قومیتی کردن و صنفی کردن مبارزات اقشار معترض در جامعه، اتحاد میلیونها زن و مرد در صفوف محرومین و طبقه کارگر را در هم میسکنند و راه رسیدن به این مطالبات را غیر ممکن میکند. این درست است که زنان به خاطر ویژگی های خود چون تبعیض و استثمار بر اساس جنسیتشان احتیاج به تشکلهای سازمانهای خود دارند. وجود این سازمانها برای حضور و شرکت همه گیر میلیونی زنان برای بالا بردن آگاهی از حقوق شان مهم است. برای آموزش زنان در دفاع از خود در مقابل تبعیض و نابرابری در جامعه ای که مذهب و فرهنگ مردسالاری از خانواده تا کارخانه و مدرسه حکمرانی میکند ایجاد موسسات و سازمانها و مدارس ویژه حیاتی ست. بدست آوردن پایه ای ترین حقوق زنان و یا حتی رفهمایی در جهت یک ذره بهتر شدن وضع زنان مسلمان مفید است. مسئله این است که رهایی کامل زنان فقط کار خود زنان نیست. مطالبات زنان پیش از آنکه "زنانه" باشد طبقاتیست، انسانیست. خانم تاچر و هیلری کلینتون و رهنورد هم به "زنانگی" بودن خود افتخار میکنند اما از این جایگاه "زنانگی" به جنگ مطالبات اکثریت زنان کارکن جامعه، و زنان کارگر برای دستمزد برابر، دختران جوان برای حق آزادی پوشش و هر گونه خواست برابری طلبانه دیگر میروند. قضاوت و بیرحمی این خانمها در سرکوب مبارزات حق طلبانه هم جنسان خود کمتر از مردان نبوده و نیست.

در مقابل ما میگوییم کمونیستها و کارگران سوسیالیست مدافعین پیگیر آزادیهای وسیع برای همگان، برابری کامل زن و مرد، برچیدن نظام مالکیت جنسی که زنان در آن بردگان جنسی هستند میباشند. کمونیستها تنها منتقدین جدی مسئله رهایی زن هستند که به ریشه های این نابرابری

بعلاوه اگر قرار باشد کارفرمایان ساعات کار زنان را با حفظ حقوق و مزایا کاهش بدهند، آنها دیگر به هیچ رو حاضر به استخدام زنان نخواهند شد و به جای آنها، مردان را استخدام می‌کنند. همانطور که می‌بینید از هر زاویه ای که به این طرح نگاه می‌کنید ضدیت سرشار آن را با حقوق و موقعیت زنان در جامعه می‌بینید. طرحی بشدت زن ستیزانه که سعی کرده اند در یک بسته بندی فریبکارانه عرضه کنند.

سایت اکتبر: طرفداران این طرح، مساله را به کشورهای اروپایی ارجاع می‌دهند و استدلال می‌کنند که طبق آمار منتشر شده، مثلا در آلمان ۸۵ درصد زنان کارمند و در سوئیس ۸۰ درصد آنان در مشاغل نیمه‌وقت کار می‌کنند. آیا این استدلال به نظر شما درست است؟ به طور کلی در کشورهای پیشرفته، اتحادیه اروپا بخصوص اسکانديناوی، آیا تسهیلاتی برای زنان کارمند و کارگر، فقط به خاطر زن بودن‌شان، در نظر گرفته می‌شود؟

اعظم کم‌گویان: کار نیمه وقت زنان در کشورهای اروپایی بهیچ وجه امتیازی برای زنان نیست برعکس زنان ناچار به قبول آن شده اند چون کار تمام وقت برای آنان وجود ندارد. بدلیل کار نیمه وقت دستمزد زنان پائین است و از نظر مزایای اجتماعی هم دچار تبعیض در اشتغال هستند. عوامفریبان نظام اسلامی طوری صحنه را می‌چینند که گویا در جوامع اروپایی زنان با ساعات کار کمتر، از موقعیت برابری برخوردارند. چنین نیست و بخصوص زیر فشار بحران اقتصادی اکثریت زنان ترجیح می‌دهند که کار تمام وقت داشته باشند تا بتوانند از پس دشواریهای اقتصادی و هزینه گزاف زندگی برآیند.

سایت اکتبر: برای به شکست کشاندن این طرح ارتجاعی و ضد زن چکار باید کرد؟

اعظم کم‌گویان: باید این طرح فریبکارانه و ضد زن و مزایای آن برای دولت و کارفرمایان را افشا کرد. آگاهگری و مقاومت و مبارزه متحدانه تنها راه جلوگیری از تصویب این طرح است. این مساله فقط مربوط به زنان نیست بلکه امر کل زنان و مردان است. باید در مقابل تحمیل بار بحران اقتصادی به زنان و تفرقه افکنی در بین زنان و مردان ایستاد. اتحاد و مبارزه و دفاع از اشتغال زنان امر کل زنان و مردان است.

**مصاحبه سایت اکتبر: با اعظم کم‌گویان
مصاحبه کننده: اسماعیل ویسی**

تحمیل بار بحران اقتصادی به زنان و تکمیل آپارتاید جنسی در کل جامعه است. این اقدام در راستای ارزشهای ایدئولوژیک این نظام و نزدیک شدن به تامین اصل قانون اساسی مبنی بر "جایگاه زنان در خانواده و اجرای وظیفه مادری" می‌باشد. چنین قوانینی در صورتی می‌تواند به نفع زنان باشد که کاهش ساعات کار زنان کارمند باعث اشتغال زنان دیگری بشود که در ایران چنین نیست. بخشهای وسیعی از جمعیت زنان در ایران خانه دار، شاغل در بخشهای غیررسمی و یا بیکار محسوب می‌شوند و چنین طرحی با توجه به سابقه جمهوری اسلامی اقدامی است که بتدریج این زنان کارمند را هم به سرنوشت بخش وسیعی از زنان که خانه دار و بیکار هستند، دچار می‌کند، هر چند که در ابتدای امر حقوق و مزایای آنها را تامین کنند. اما بتدریج پس از کم کردن ساعات کار، حقوق و مزایا را هم کاهش خواهند داد. به دلیل بحران اقتصادی و شرایط بسیار وخیم اقتصادی و پایین آمدن قدرت خرید خانواده‌ها، زنان ناچارند بخشی از بار تامین خانواده را بعهده بگیرند. از این رو تعداد زنان شاغل در بخش غیررسمی اقتصاد افزایش چشمگیری پیدا می‌کند. بخشی که در آن، زنان دستمزد بسیار پائینی دریافت می‌کنند و نه حقوق اجتماعی و نه بازنشستگی دارند.

سایت اکتبر: این طرح همچنین شامل دو بخش دیگر می‌شود که یکی منع کار زنان در شیفت شب و دیگری بازنشستگی پیش از موعد کارمندان زن است. شاید اگر هر کارمند زنی این دو مورد را بشنود، ممکن است فکر کند به نفع او است. ولی تاثیری که در کل جامعه و در کار و استخدام زنان به طور کلی می‌گذارد، می‌تواند مثبت باشد؟

اعظم کم‌گویان: نه، بشدت منفی است. چنین طرحهایی خاصیتی جز تحکیم موقعیت درجه دو زن در اشتغال و زندگی اقتصادی ندارند. چنین طرحهایی از نگاهی مردسالارانه به موقعیت زن ناشی می‌شوند. اگر کار شب سخت و خطرناک است هم برای مردان و هم زنان نامناسب است و باید تسهیلاتی برای هر دو بخش کارکن که در شیفت شب کار می‌کنند، تامین بشود. در مورد بازنشستگی هم همینطور است. از نظر من تنها استثنای موجود زایمان و حقوق مادری زنان است که باید حقوق کامل این ایام برای زنان باردار و مادران و پدران تامین بشود. تاریخا همیشه طبقه سرمایه دار از این حربه دولبه برای تثبیت شکاف و تفرقه در صفوف مردم کارکن و کارگر استفاده کرده با استناد به اینکه "باید مراعات زنان را کرد" اولاً بین زن و مرد تفرقه بوجود آورده اند و ثانياً موقعیت ناتوان و درجه دو را به زنان تحمیل کرده اند. تاریخا هر زمان زنان خواستار حقوق برابر با مردان شده اند، کارفرمایان و دولت آنها با اتکا به چنین قوانینی زنان را به عقب رانده اند.

چهره است، اگر جنسیت زن معامله را حل رفع همه این مصائب میشود و اگر خانواده واحد بردگی خاتمه دادن به حیات این نظام است.



سالاری و مذهب حربه های سیاسی و ایدئولوژیک طبقات حاکمه برای توجیه ستم و نابرابری اند. جامعه کنونی و دنیای امروز قرون محسوب میشوند تا منفعتهای سیاسی وسطی نیست. این عصر سرمایه و اقتصادی نظام حاکم برآورده شود داری است که در آن بسیاری از و مذهب این بی ارزشی و ستم را جان سخت ترین افکار و تعصبات و در آیه های آسمانی و از زبان رسوم کهنه در مقابل احتیاجات پیغمبرانش توجیه و تقویت میکند. سرمایه و بازار از بین رفته اند. اگر عواطف و تعصبات جاهلانه، مرد زن ستیزی مدام و مقاوم و هزار

است. اما موقعیت فرودست زن در این جامعه، به مثابه یک کالا، یک "چیز"، تکان دهنده است. در آمریکا تبعیض نژادی جرم است اما کسی هست که بتواند چشم بر موقعیت فرودست "رنگین پوستان" را انکار کند؟

آیا در آمریکا، نسبت به سابق و یا نسبت به کشورهای عقب مانده تر، اوضاع بهتر نیست؟ بیگمان کسی که این تغییر را انکار کند کور است. سنگر هائی فتح شده اند اما واقعیت این است که درجه مصون بودن زنان از تبعیض مستقیماً به وسع شان در اقتصاد منوط است. کسانی که وسع شان میرسد که "برابر" باشند. کسانی که وسع شان میرسد در هاروارد و ام آی تی درس بخوانند، کسانی که وسع شان میرسد در انتخابات ها شرکت کنند، کسانی که وسع شان میرسد که از بقیه "برابر تر" باشند.

ثروت در جامعه سرمایه داری، نه از طریق تجارت یا توزیع و خدمات، بلکه از طریق تولید ارزش اضافی در پروسه تولیدی است که بوجود می آید. و این نه کشف مارکس که کشف بزرگترین اقتصاد دان سرمایه داری معاصر، دیوید ریکاردو، است. تجارت، توزیع و خدمات مکانیسم های تحقق و توزیع سود هستند و نه مکانیسم تولید آن. این واقعیت در نگرش اخلاقی سرمایه دارانه به پروسه تولید سرمایه داری و خوب بد کردن سرمایه مولد و سرمایه غیر مولد باز تاب میابد. بخشی از بورژوازی، در جدال برای تصاحب بخش بیشتری از این ارزش اضافی، قضاوت را به خوب و بد کردن تولیدی بودن یا نبودن سرمایه ربط میدهد. اما همانطور که مارکس نشان میدهد، پایه این قضاوت اخلاقی در مولد یا غیر مولد بودن سرمایه، جدال میان سرمایه مولد و غیر مولد، جدال بر سر تقسیم ارزش اضافی است و نه بر سر تولید آن^[1]. جدالی که به روشنی در تلاش پوپولیسم و کمونیسم بورژوائی در "ذم" سرمایه غیر مولد در مقابل سرمایه مولد منعکس است.

زن خانه دار، شاغل یا بیکار؟

موقعیت زن خانه دار در جامعه سرمایه داری یکی از اصلی ترین کلید های فهم مساله ستم بر زن در جوامع سرمایه داری است. جامعه سرمایه داری بر محور ماگزیم کردن ارزش اضافی میچرخد. ارزش اضافی تفاوت میان ارزش نیروی کار و ارزش کالای تولید شده است و کل مکانیسم خود گستری سرمایه و کل مکانیسم رشد سرمایه داری بر اساس تلاش برای کاستن از ارزش نیروی کار استوار است. این واقعیت دو دوتا چهار تانی است که هر کس که از قبل سود زندگی میکند، از آنکه یک کارگر دارد تا آنکه صد هزار کارگر، میفهمد.

اما ارزش نیروی کار، مانند ارزش هر کالای دیگری، معادل ارزش تولید آن است. و ارزش تولید نیروی کار برای سرمایه دار معادل حداقل معیشتی است که کارگر برای ستم را در پروسه تولید ارزش اضافی و سود بری سرمایه تبیین کنیم و نه در پروسه تقسیم آن. و این

امروز ما را نشان داد، در مورد مساله زن هم میتوان کتاب ها نوشت، جنبه های تکان دهنده این چهره کثیف جامعه امروزی را تصویر کرد، بدون اینکه منشا تداوم این ستم کشی، مطلوبیت باز تولید آن در جامعه امروز را نشان داد. درست مانند آن است که در تصویر نژاد پرستی انبوهی ادبیات و هنر اعتراضی ساخت بدون اینکه مطلوبیت باز تولید آن در جامعه امروز را نشان داد، بدون اینکه دست به ریشه مساله برد.

برابری حقوقی زن و مرد یک خواست پایه ای هر جنبش آزادی خواهی ای است. برابری حقوقی زن و مرد مانند حق رای همگانی، مانند برابری حقوقی انسانها و یا مانند جدائی مذهب از دولت سنگری است که باید برای آن جنگید و باید به تصرف در آورد. اما یک نگاه ساده به پیشرفته ترین جوامع انسانی نشان میدهد که اگر کسی فکر کند برابری حقوقی زن و مرد مساله زن را حل میکند یا حق رای همگانی امکان دخالت مساوی در سرنوشت جامعه را فراهم میکند و یا جدائی قانونی مذهب از دولت دخالت مذهب در سیاست را از میان میبرد، اشتباه میکند. کافی است به جوامعی مانند آمریکا، سوئد و یا فرانسه نگاه کنید. مساله در پایه سر جای خود باقی مانده و مهم تر از آن با هر تکائی، یا سکونی، در جامعه باز تولید میشوند. چرا؟

جامعه آمریکا را نگاه کنید. مطابق قانون اساسی آمریکا وصل کردن دولت و فعالیت دولتی به هر مذهبی جرم است. در همان حال، در جوامع غربی، در آمریکا مذهب بیشترین نقش را در سیاست دارد. در آمریکا از نظر حقوقی وسیعترین آزادی های سیاسی و فرهنگی وجود دارد، اما عملاً تنها کسانی از این آزادی ها میتوانند بهره ببرند که وسع شان میرسد. در آمریکا از نظر قانونی زن و مرد برابر اند و تبعیض جنسی جرم است. اما موقعیت فرودست زن در این جامعه، به مثابه یک کالا، یک "چیز"، تکان دهنده است. در آمریکا تبعیض نژادی جرم است اما کسی هست که بتواند چشم بر موقعیت فرودست "رنگین پوستان" را انکار کند؟

آیا در آمریکا، نسبت به سابق و یا نسبت به کشورهای عقب مانده تر، اوضاع بهتر نیست؟ بیگمان کسی که این تغییر را انکار کند کور است. سنگر هائی فتح شده اند اما واقعیت این است که درجه مصون بودن زنان از تبعیض مستقیماً به وسع شان در اقتصاد منوط است. کسانی که وسع شان میرسد که "برابر" باشند. کسانی که وسع شان میرسد در هاروارد و ام آی تی درس بخوانند، کسانی که وسع شان میرسد در انتخابات ها شرکت کنند، کسانی که وسع شان میرسد که از بقیه "برابر تر" باشند.

در دنیای امروز ما غالباً، درست مانند بی حقوقی طبقه کارگر، ریشه ستم کشی زن به فرهنگ در جامعه نسبت داده میشود. به مرد سالاری، به مذهب، به عقب ماندگی، به شرف زدگی و به عدم پیشرفت. این بینش کسی است که یا مکانیسم باز تولید این ستم کشی را نمی بیند و یا منفعت اش ایجاب نمیکند که ببیند. این بینش بیش از هر چیز دیدن دنیا از منظر طبقه ای است که یالقوم وسع اش میرسد که در شرایط داده جامعه سرمایه داری برابر باشد. زنی که میتواند سرمایه دار، رئیس هیات مدیره، کشیش، ژنرال، نخست وزیر، وزیر یا رئیس جمهور شود. درست مانند مردی که وسع اش میرسد این موقعیت ها را اشغال کند.

بیگمان مرد سالاری، مذهب، عقب ماندگی فرهنگی، اسلام زدگی، شرف زدگی و سایر جنبه های روبنائی در جامعه چهره شنیع تر، کثیف تر و نفرت انگیز تری به ستم بر زن میدهد اما کل این ستم را توضیح نمیدهد. مقایسه موقعیت زن در ایران با غرب مانند مقایسه

استثمار شدن و تولید ارزش اضافی است. ارتشی که وقتی سرمایه داری به آن نیازی ندارد کشف میکند که شیر مادر از شیرخشک بهتر است و کانون گرم خانواده بهتر از مهد کودک و شیرخوارگاه، جای زن در مرکز کانون گرم خانواده است، فاطمه زهرا و مریم مجدلیه زنان خوب و فرمانبر پارسا میشوند و از زنان طبقه کارگر در موقعیت زن خانه دار بهره کشی میکند و وقتی احتیاج داشته باشد دوباره کشف میکند که شیر خشک برای بچه بهتر است و مهد کودک و شیرخوارگاه بچه را مستقل و اجتماعی بار می آورد و فاطمه زهرا و مریم مجدلیه کارگر میشوند و در نتیجه کارگر زن، که فی الحال در جامعه موقعیت

فرو دست دارد، را با نصف دستمزد کارگر مرد بکار میکشد. زنان طبقه کارگر برای بورژوازی، چه در خانه و چه سر کار، معدن طلا هستند. زن خانه دار بنا به تعریف بیکار نیست. شامل بیمه بیکاری نمیشود که هیچ بابت کار خانگی دستمزدی هم دریافت نمیکند و دستمزد مرد خانه، دستمزد او هم محسوب میشود. زن کارگر، وقتی بازار کار برایش باشد، موقعیت فرو دست او تضمین میکند که با مزد کم حداکثر سود را به جیب سرمایه دار سرازیر کند.

موقعیت فرو دست زن در جامعه تضمین میکند که حتی وقتی در صف کارگر شاغل به کار گرفته میشود از موقعیت فرو دست تری نسبت به کارگر مرد قرار داشته باشد. تبعیض جنسی درست مانند تبعیض نژادی، تبعیض مذهبی و یا قومی ابزار پائین نگاه داشتن "هزینه" طرف فرو دست و بالا نگاه داشتن سود آوری سرمایه است.

کل روبنای ارتجاعی ضد زن و مرد سالار از این نیاز روزمره تولید سرمایه داری تغذیه میکند و این نیاز سرمایه داری به نوبه خود فرو دستی زن در جامعه را موجه، توریزه و باز تولید

طبقاتی اش ایجاب میکند که خود در این بردگی زن، بطور کلی، سهیم بماند.

زن ارزان ترین بخش ارتش بیکاران

اقتصاد دانان بورژوا، بلا استثنا، بر این باورند که وجود درجه ای از بیکاری در جامعه شرط رشد "سالم" اقتصاد است. این کشف بزرگی نیست. شرط رشد "سالم" سرمایه داری (بالا نگاه داشتن نرخ ارزش اضافی و نرخ سود) مهار زدن بر ارزش باز تولید نیروی کار و بالا نگاه داشتن ارزش اضافی تولید شده است. بیکاری و ارتش بیکاران ابزار اصلی پائین نگاه داشتن دستمزد و بالا نگاه داشتن سود است.

منطق این است: در بازار کار باید تعداد بیکاران مستاصل، که حاضر اند با دستمزدی پائین تر از شاغلین بکار گرفته شود، آنقدر زیاد باشد که کارگر شاغل به آنچه گیرش آمده رضایت بدهد. درست به همین دلیل است که مارکس به تفصیل نشان میدهد که بیکاری نه مساله کارگر بیکار که مساله عاجل کل طبقه کارگر از شاغل تا بیکار است. بیکاری گرچه برای سرمایه داری علامت "صحت مزاج" است برای کل طبقه کارگر شلاق برده داران مزدی است.

اینجا هم کارگر زن نعمت الهی دیگری است. سرمایه داری با نوسان بازار و با آتارشی تولید، که ذاتی آن است، در پروسه دائم انقباض و انبساط است و همراه با

این دم و بازدم به نیروی کار کمتر و بیشتر نیاز دارد. صف کارگران بیکار ننتها اهرم سرکوب و انقیاد کارگر شاغل بلکه ارتش ذخیره کار برای دوران انبساط است. ارتشی که تضمین میکند همیشه بیکار آماده به کار در جامعه وجود دارد. و در این میان چه چیز میتواند بیش از موقعیت فرو دست زنان طبقه کارگر به بورژوازی خدمت کند؟ ارتشی که چه بیکار و چه شاغل در حال

کشف میکنند که اصولاً زن از اینجانب میکند که از محیط خشن "مردانه" در امان بماند و در کنج خانه به خانه داری، به بیکاری، مشغول باشد. کل تنوری تفاوت در جایگاه زن مرد در دنیای امروز ما از این نیاز سرمایه داری تغذیه میکند. اینجاست که موقعیت فرو دست "زن خانه دار" هزینه باز تولید نیروی کار برای سرمایه دار را نصف و سود سرمایه را دوبرابر میکند. اینجاست که تجدید موقعیت زن خانه دار به عنوان برده و کارگر مجانی برای نظام سرمایه داری "نعمت الهی" میشود. اینجاست که کل فرهنگ کثیف مرد سالاری باز تولید میشود. اینجاست که کل تنوری ها، فرهنگ و ارزش های مرد سالارانه و تقدیس خانواده مطلوبیت پیدا میکند. و اسف بار تر از همه این است که کارگر مرد نا آگاه، در چمبره فرهنگ طبقه حاکم، به ابزار فرو دست نگاه داشتن زن تبدیل میشود و نقش برده نگهبان بردگان برای سرمایه دار را بعهده میگیرد.

کل روبنای ضد زن در سرمایه داری از این محاسبه ساده دوبرابر کردن سود ناشی میشود نه از عقب ماندگی فرهنگی. عقب ماندگی فرهنگی و مرد سالاری خود در خدمت این نیاز روزمره باز تولید میشود و نه بر عکس. اولین و مهمترین خاصیت اسلام سیاسی در ایران همین است. این رابطه میان سود بری سرمایه و اسلام است که جمهوری اسلامی را سر پا نگاه داشته است.

کسی که نقد بردگی زن را تنها به عقب مانده ترین اشکال آن در عقب مانده ترین جوامع محدود کند و نخواهد که سرچشمه سرمایه دارانه مطلوبیت موقعیت فرو دست زن و مکانیسم باز تولید بردگی زن را بخشکند، ممکن است زنانی را نجات دهد اما بردگان و بردگی را بجای خود باقی میگذارد. از موقعیت زن بورژوا به ستم بر زن نگاه میکند. بورژوائی که منفعت

آینده طبقه کارگر یعنی تولید مثل و رشد فرزندان. برای سرمایه داری این نیاز ها سطح متوسط دستمزد را تعیین میکند.

در نتیجه هزینه باز تولید نیروی کار در اساس عبارت خواهد بود از تامین غذای کارگر، تامین محلی برای استراحت او و تامین هزینه "تولید مثل" و نگاه داری از نسل آینده کارگران، یعنی فرزندان آنها. سرمایه دار باید یا برای سه وعده غذای کارگر غذا خوری و کانون بسازد و یا باید آنقدر دستمزد به کارگر بدهد که بتواند از غذا خوری های بیرون استفاده کند. سرمایه دار یا باید مدرسه و مهد کودک و شیرخوارگاه بسازد و یا دستمزد لازم به کارگر برای تامین این هزینه ها را بپردازد. روشن است که این هزینه ها سود سرمایه را پائین می آورد.

اینجاست که موقعیت زن خانه دار برای تولید سرمایه داری نعمت الهی است. این زن خانه دار است که بجای آشپز و شاگرد آشپز رستوران، که باید به او دستمزد داد، **مجانی** نخود، لوبیا و سیب زمینی را به آبگوشت و آش تبدیل میکند. این زن خانه دار است که بجای کارگر رستوران، که باید دستمزد بگیرد، **مجانی** غذا را روی سفر خانواده میگذارد، ظرف ها را میشورد و "خوابگاه" و "رستوران خانگی" را برای فردا دوباره آماده میکند. اینجاست که زن خانه دار بجای کار کن مدرسه و مهد کودک و شیرخوارگاه، که باید به آنها دستمزد پرداخت، **مجانی** از کودکان نگاه داری میکند. اینجاست که زن خانه دار بجای خیاط که باید دستمزد بگیرد، **مجانی** برای خانواده لباس میدوزد. و همین خاصی الهی است که به "دانشمندان" و متفکرین بورژوا کمک میکند تا "کشف کنند" که شیر مادر بهتر از شیر خشک است و در نتیجه بجای پرداخت هزینه شیر خشک زن کارگر باید **مجانی** آن را تامین کند. اینجاست که متفکرین، تنورسین ها و دانشمندان

نامربوطی بدن تجاوز شده سحر دلجانی

وسرانجام ایتالیای به خشم آمده و جناح مخالف نیز هستند که دولت آبرو باخته مجلس را مجبور کرده را به نژادپرستی متهم می کنند.

است که قانونی اضطراری در رابطه با امنیت که پیکار بر علیه تجاوز هم بخشی از آن است را به تصویب برساند. با این حال، بخشی از این مسئله به سختی توانسته توجه مردم، ژورنالیست ها، و سیاستمداران این کشور رسوا شده را برانگیزد: "خشونت موجود بر حساسی است که نیاز به توجه علیه زنان." همه داد و بیدادها و دقیق، بررسی و گفتگو دارد. ولی سخنرانی های خشمگین وزیر و قربانی ها چی؟ زنان و دخترانی که وکیل، همه بررسی های پیچیده و چنین ویرانی را تجربه می کنند چه طولانی برنامه های تلویزیونی بر می شوند؟ آیا آنان به اندازه ی کافی یک نکته متمرکز شده مهم نیستند که لایق حداقل یک اند: "مهاجران"، و از آن فراتر برنامه ی تلویزیونی جدی در مورد خشونت بر علیه زنان در جامعه ی نرفته اند.

مسئولیت اکثریت این جنایت ها به گردن مهاجران افتاده است. آنان به عنوان "متجاوزین" در نظر گرفته شده اند و سیاستمداران و بخش عظیمی از جامعه تصمیم دارند که آنان را بر سر جای خود بنشانند. بدین ترتیب، تبلیغات سیاسی بی شماری پخش، فرمان ها صادر، قانون ها تصویب و ارتش در شهرها برای حفاظت از شهروندان مستقر شده است، و یا حداقل چنین اعلام کرده اند. یک قشون در موضوع حتی به ذهنشان خطور هم برابر هیولای مهاجران، مهاجران نمی کند. گویی خشونت بر علیه متجاوز! امکان انفجار یک جنگ زنانه به تنهایی نمی آید. زنان به تنهایی نمی آید. جالب و آتشین نیست؛ مبالغه شده،

کتاب "ازدواجی برانزده" نوشته ی دوریس لسینگ با مکالمه ی یک تازه عروس با دکتر خود در مورد روش های مختلف جلوگیری از آبستنی و سقط جنین آغاز می شود که در اوایل سالهای ۱۹۵۰ است. از آن زمان به بعد اتفاقات بسیاری در جهان رخ داده است: انسان به ماه رفته، انقلابها به وقوع پیوسته، دیکتاتورها سرنگون شده، شاه ها بی تخت و تاج شده، استعمارگرایی از هم فروپاشیده، و دیوار برلین درهم شکسته است. ولی روشهای جلوگیری از آبستنی و سقط جنین همچنان به عنوان موضوعی مشاجره انگیز باقی مانده است. این مسئله در دنیای غرب نیز مشهود است که هیچ لحظه ای را از دست نمی دهند تا تساوی نسبی حقوق زنان را به رخ دیگران نکشند،

نسبی در مقایسه با کمبود و حتی فقدان آشکار و ملموس تر آن در نقطه های کم توسعه یافته ی جهان. در جنبش برابری زنان که دوریس لسینگ بیشتر تلاش ادبی خود را بدان اختصاص داده است یکی از مهمترین نبردها، پیکار برای به دست آوردن حق زن به تمامیت و خودمختاری فیزیکی خویش، موضوع اختصاص داده اند،

جنبش کمونیستی طبقه کارگر تنها جنبشی است که نتنها در ستم کشی زن سودی ندارد بلکه به عکس، ستم کشی زن در جامعه سرمایه داری را در اساس در خدمت انقیاد و بهره کشی از طبقه کارگر میدانند. انقیاد زن در جوامع سرمایه داری از انقیاد طبقه کارگر جدائی ناپذیر است. مساله زن نه تنها مساله طبقه کارگر است بلکه فراتر از آن جز لاینفک استثمار سرمایه داری امروز است.

طبقه کارگر ایران نمیتواند خود را رها کند مگر اینکه زن را رها کند. طبقه کارگر ایران و جنبش کمونیستی آن نمیتواند صف خود را برای از میان بردن کار مزدی متشکل و متحد کند مگر اینکه مساله نیمی از خود را بشناسد و آن مساله را مساله خود بداند. طبقه کارگر و جنبش کمونیستی آن باید مبارز هر سنگر در عقب نشانندن مرد سالاری و زن ستیزی باشد در همان حال طبقه کارگر و جنبش کمونیستی آن باید نشان دهد که برای رهایی زن کمونیسم طبقه کارگر سنگر اصلی مبارزه علیه ستم کشی زن است و طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه با از میان برداشتن، پول، سرمایه، کار مزدی و استثمار، رهایی قطعی زن را تضمین میکند.

مینماید. منشا بقا و باز تولید خرافه مذهب و کل ایدئولوژی های قرون وسطانی در جهان امروز همین است.

جایگاه مساله زن برای طبقه کارگر ایران

جمهوری اسلامی ابعاد شنیع و تکان دهنده ای به ستم بر زن داده است. گذشته از جنبه حقوقی و دولتی این ستم، ستم نهادینه در خانواده و در رابطه زن با خانواده و با جامعه عمیقتر و تکان دهنده تر است. در جامعه بورژوائی خانواده مقدس است چون کانون باز تولید ارزان نیروی کار است که در آن زن برده بی مزد این کانون و مرد برده ایست که به نگهبانی این کانون بردگی، که خود بخشی از آن است، گمارده میشود. در این سیستم است که زن کالا میشود. کالائی برای باز تولید ارزان نیروی کار، مثل برنج و نخود و لوبیا. کالای تولید نسل آینده بردگان مزدی، کالای تولید مثل، زمین زراعتی که کشت گاه مردان و ابزار لذت و استراحت مرد است.

یک جفت پستان و یک باسن خوش فرم روی صحنه است که باید به آن نگاه کرد و برایش آب دهان جاری کرد. گویی تلویزیون با سکوت شرم آور خود و دختران روی صحنه اش بخواد بگوید که اگر به زنان تجاوز هم می شود به کسی مربوط نیست؛ آنان تنها اشیائی هستند که باید استفاده شوند، سوء استفاده شوند، حیف و میل شوند و مهمتر از همه به نمایش گذاشته شوند.

البته قصد من در این نیست که از عقیده هایی طرفداری کنم که چنان بیزار و وحشتناکی از بدن زن دارند که آن را زیر انواع و اقسام پوششهای مختلف پنهان می کنند. بخشی از نبرد زنان در این بوده که به بدن خویش به عنوان صاحبان اصلی آن نگاه کرده و برایش ارزش قائل شوند و هر جا که بخوانند و هر زمان که بخوانند آن را بدون اینکه نگران "تحریک" مردان شوند آشکار کنند. این نبرد را برای اکتشاف آزاد جنسی خویش کرده اند تا خویشتن را از دستان سرکوبگر مردان که برای پنهان کردن عدم اعتماد به نفس خویش، زنان را تبدیل به ماشینهای تولید مثل کرده بودند، رها کنند. این نبرد به این دلیل بود که زنان نه فقط مادر، بلکه نخست زن باشند، نخست انسان باشند. ولی به نظر می رسد که در تلویزیون ایتالیا دختران و زنان نسل من به شکل کاریکاتور خویش در آمده اند. هویت ما به یک بدن کاسته شده، بدنی کش داده شده، از هم دریده، پهن شده، تصویری کامل و بی نقص برای لذت مردان. یعنی ما قرن ها به عقب رفته ایم بدون اینکه متوجه این موضوع باشیم. هویت ما، وقار ما، هدف و دامنه ی موفقیت ما به قوس های بدنمان مربوط شده است؛ ما زندانی مرزهای نرم و بی عیب و نقص آن شده ایم و حتی یک سانتیمتر فراتر نمی توانیم برویم. ما زندانی به اصطلاح زیبایی خویشتن شده ایم که به تنها هدف در زندگیمان مبدل شده و آزادی روانی، فکری، و اجتماعی ما در لختی بدنمان خلاصه شده است. دیگر بار به مالکیت مردان و سیستمی در آمده ایم که ما را با دهان بسته، بر روی کفشهای پاشنه بلندمان و لباس زیر بسیار کوچکمان روی صحنه می دوانند و به رقص در می آورند، گویی که یک سیرک است و تنها چیزی که کم است یک حلقه ی آتشین و شلاقی در دست مرد.

بدین ترتیب ایتالیا نه به خاطر خشونت روزانه بر علیه زنان خشمگین است بلکه به این دلیل که این خشونت به دست مردانی انجام می شود که به علت ایتالیایی نبودنشان حق تجاوز به این بدنها را ندارند، این تنها حق مردان ایتالیایی است که شلاق به دست ایستاده و منتظرند که زنان از درون حلقه ی آتشین بپرند. چندین بدن لگد مال شده ی دیگری لازم است که ایتالیا به خود آید و بفهمد که وضع اضطراری اصلی این است که هنوز در قرن بیست و یکم وجود زنان بار دیگر در خطر است؟ ولی همه چیز خیلی معمولی به نظر می آید.

به زنان تجاوز شده است؟ آنان می پرسند.

بله، درست است ولی ما ترجیح می دهیم که در مورد کسی که این تجاوز را انجام می دهد صحبت کنیم، نه درباره ی اینکه چرا زنان مورد تجاوز واقع می شوند و این در مورد جامعه ی ما چه می گوید. این مسئله ی جالبی نیست. مردم میل شنیدن چنین موضوعات پیش پا افتاده ای را ندارند. موضوع اصلی ملیت تجاوز کننده است، نه آنچه به سر زن تجاوز شده می آید، "بالاخره قربانی فقط یک زن است، و از آن لحاظ به اندازه ی کافی سینه و باسن نیمه لخت داریم تا تماشاگران را سرگرم کنیم."



حسته کنند و ملالت آور است و تنها زمانی توجه آنها را جلب می کند که راه را به مسائل دیگری که مربوط به مردها و جنگ هایشان باشد باز کند.

بدین گونه، بدن تجاوز شده و چاپیده ی زن، تنها به بهانه ای برای نبردهای دیگر تبدیل شده است که این بار، نبرد ایتالیایی ها و مهاجران است. نبردی است بین تجاوزکننده ها که از قلمرو و مستعمره ی خود دفاع می کنند، و نه برای قربانی ها و وجود دریده ی آنان.

به تازگی برنامه ی تلویزیونی را تماشا می کردم در مورد سینه های زنان یا در حقیقت، در مورد پیوند پستان مصنوعی، بزرگی و زیبایی آن. این برنامه در یکی از آن روزهایی پخش می شد که در خیابانهای شهر دخترهای جوان یکی پس از دیگری قربانی تجاوزی دیگر می شدند. از خود پرسیدم، چطور امکان دارد که تلویزیون حاضر است دو ساعت به فرم و اندازه ی پستان مصنوعی زنان اختصاص دهد ولی از صحبت در مورد خشونت به زنان چه در خیابانها و چه پشت درهای بسته ی خانه ها امتناع کند؟ نه اینکه صحبت در مورد پستان های مصنوعی درست نباشد. آن هم قسمتی از بدن زنان و یکی از پدیده های جامعه ی کنونی است. ولی آیا سینه ی مصنوعی مهمتر از وجود نارومار شده ی زنان است؟ و اگر یک چنین اولویتی دارد، دلیلش چیست؟ پس از سالها نبرد قدرتمندانه، شجاعانه و پایدار مادران و مادر بزرگهای ما که در تمام نقاط دنیا بر علیه مشت آهنین تعصب ها و خشک اندیشی ها کرده اند، پس از اینکه پیروزی ها جشن گرفته شده، کتاب ها نوشته شده و زندگی های زن آشویی از هم پاشیده اند، همه به خاطر آن قله ی طلایی حقوق و احترام یکسان نسبت به هر دو جنسیت - قله ی طلایی که گویی بیشتر و بیشتر به صورت یک سراب در می آید - آیا اینک ما تنها به داشتن یک جفت پستان و یک باسن بر آمده اکتفا کرده ایم؟

احساس می کنم که تلویزیون بیننده های خود را میان سینه ها و باسن های نیمه لخت محاصره کرده و هر چه زنان بیشتر در خیابانها و خانه ها تجاوز می شوند، تلویزیون به جای بررسی و بحث در مورد این جنایت ها، بیشتر و بیشتر پستان و باسن به معرض نمایش می گذارد. البته به این معنا نیست که مردها به علت دیدن ۲۴ ساعته ی دختران نیمه لخت در تلویزیون تحریک می شوند و سرانجام تجاوز می کنند. هرگز یک چنین خشونتتی را با دلایلی به این حد سطحی و خوارکننده توجیه نخواهم کرد. سالها زنان قربانی کلمه ی وحشتناک "تحریک" بوده اند، سالها آنان فقط خوار شده اند تا مردان تحریک نشوند. تجاوز به این دلیل رخ نمی دهد که زنان پاهایی خوش تراش دارند و مینی ژوب می پوشند. تجاوز به خاطر زیبایی زنان نیست، علی رغم لطیفه ی تحقیر کننده ی نخست وزیر ایتالیا که حل مسئله ی تجاوز را بسیار مشکل می شمارد چراکه "در ایتالیا دختر زیبا زیاد است و دولت امکان مالی آن را ندارد که کنار هر دختر زیبا یک سرباز بگذارد."

بلکه رابطه ی بین این دو پدیده در آن است که در هر حال زنان را به عنوان اشیائی بی روح و روان، توخالی، خندان، و نرم تلقی می کنند. اشیائی که وجودشان تنها برای لذت بردن است و به عقل و فکر و احساسات آنها ربطی ندارند. اکثریت دخترهای تلویزیونی به سختی دهان به کلام می گشایند. صحبت کردن مثل همیشه وظیفه ی مردیست که برنامه را اجرا می کند. دخترها فقط روی صحنه می آیند تا بدنهایشان را جولان دهند. آنچه از ذهن آنان می گذرد کمترین اهمیتی ندارد. درحقیقت حتی زمانی که صحبت می کنند همزمان با لباس از تن برون آوردن است تا کسی به کلماتی که از دهانشان خارج می شود توجهی نکند، بالاخره

زن ستیزی از کجا آمده؟

اعظم کم گوین

هیچ تعصب و تبعیضی مانند زن ستیزی نتوانسته چنین ماهرانه خود را زیر نامها و زیر لوای گوناگون پنهان کرده و به حیاتش تا امروز ادامه بدهد.

چگونه ستمگری و قساوت نیمی از جامعه توسط نیمه دیگر را توضیح می دهید؟ زن ستیزی در کلیه زمینه ها از بیولوژیکی تا جنسی، روانی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی با زندگی زنان عجین شده است. این تبعیض جان سخت در هر سطحی از بیولوژی گرفته تا سیاست و هر جا که زن و مرد به هم مرتبط هستند، یک تئوری زن ستیزانه را ابداع کرده است. در محور کلیه این تئوریهها، منفعت نظام طبقاتی حاکم قرار دارد و با استفاده از همه ابزارها برای تداوم ستمگری مرد بر زن و هراس و خصومت مردان نسبت به زنان سود می جوید و دائما آن را بازتولید می کند.

ترس از جنسیت زنان معمولا با تلاش برای محدود کردن نقش زنان به زایش و بارآوری همراه است. از این رو می بینیم که در اذهان زن ستیزان زنان به مادران تقلیل داده می شوند چون نمی توانند زن را در ظرفیت دیگری ببینند. زن ستیزان عموما مخالفت خود با ابراز وجود جنسی زنان را زیر لوای گوناگونی بخصوص "دفاع از زنان" و "علیه بهره برداری از آنان" پنهان می کنند.

اما رشد و پیشرفت بشر حاکی از این است که دیگر مردان نیاز ندارند در نگرانی و ترس و جنگ دائمی با زنان باشند. برعکس مردان می توانند خلاق ترین، پر لذت ترین و رضایت بخش ترین رابطه را با زنان داشته باشند. اما واقعیت چنین نیست. چرا؟

تداوم زن ستیزی در جوامع معاصر در شکل برتری مرد بر زن و امتیازات مختلف اقتصادی، سیاسی، قانونی و اجتماعی مردان نسبت به زنان به حیات خود ادامه می دهد. سرمایه داری از طریق ایجاد شکاف جنسی بین زن و مرد زن ستیزی را در همه ابعاد ادامه می دهد. نفس ستمکشی و فرودستی زن اختراع سرمایه داری نیست. اما سرمایه داری این میراث نفرت انگیز تاریخ پیشین را تکامل بخشیده و به یک رکن مناسبات اقتصادی و اجتماعی معاصر بدل کرده است. ریشه نابرابری و بیحقوقی امروز زن، نه در افکار کهنه و میراث فکری و فرهنگی نظامها و جوامع منقرض شده و پیامبران و مذاهب عصر جاهلیت، بلکه در جامعه سرمایه داری صنعتی و مدرن امروز نهفته است. نظامی که به تقسیم جنسی انسانها در قلمرو تولید به عنوان یک عامل مهم اقتصادی و سیاسی در تضمین سودآوری سرمایه مینگرد. ایجاد شکاف و رقابت و کشمکش درونی در اردوی مردم کارگر، تضمین وجود بخش های محروم تر در خود طبقه کارگر (زنان) که پائین نگاهداشتن سطح زندگی کل طبقه را مقدور میسازد و بالاخره مخدوش کردن خودآگاهی انسانی و طبقاتی بشریت کارگر و دوام بخشیدن به آراء و افکار و تعصبات کهنه و پوسیده و فلج کننده، برکات ستمکشی زن برای سرمایه داری مدرن معاصر و از ارکان انباشت سرمایه در دنیای امروز است.



زن ستیزی و نفرت از زنان در سطوح مختلف از فلسفه ناظر بر آثار متفکران یونان که نگرش جوامع غرب در مورد جهان را شکل دادند تا خیابانهای خلوت و تاریک لندن و شاهراههای مدرن لوس آنجلس تا منازل مسکونی در گلاسترشر انگلستان و وین اطریش و تهران و کرمان در ایران که در آنها قاتلین زنجیره ای جسد قربانیان شکنجه شده و مثله شده خود را رها کرده و یا مدفون نمودند، به حیات خود ادامه داده است. : افلاطون از خدایان بخاطر هشت عمل خیری که در حق او روا داشته اند پاسگزاری میکند: اولین کار خیر این است که خدایان او را آزاد آفریده اند و نه برده. دومین کار خیر این است که او یک مرد خلق شده و نه یک زن. طبق تعالیم کلیه مذاهب از هندو و بودیسم و یهود تا مسیحیت و اسلام، سرشت زن اسرار آمیز، و هم برانگیز و شیطانی است و این سرشت شیطانی اگر کنترل نشود به ناپاکی و مرگ مردان منجر میشود، از این رو زنان باید تحت فشار و کنترل باشند و چه در خانواده و چه در جامعه توسط مردان مقهور گردند.

از زن- آزاران مسیحی در قرن سوم میلادی تا طالبان و اسلامی ها و یهودیان زن ستیز، ایدئولوژی زن ستیزی خشم خود علیه زنان را متوجه جنسیت آنها و آزادیهایشان نموده است. مشکل بتوان منشا و تاریخ دقیق پیدایش زن ستیزی را اعلام کرد اما اگر زن ستیزی تاریخ تولدی داشته باشد این روز به زمانی در هشت قرن قبل از تاریخ میلادی باز می گردد.

در این دوران هم در فکر فلسفه یونان و هم یهودیت داستانهایی خلق شدند که توانستند قدرت اسطوره ای بیابند و از طریق آنها داستان نزول مرد در نتیجه ضعف زن توضیح داده می شد. این ضعف زنان باعث و بانی کلیه رنج و عذابهای بشر، محنت ها و مرگ او گردید. در سنت یهود این حواست و در فلسفه یونان پاندورا است که منشا و مسبب این بدبختیهای بشر است.

در بخش اعظم تاریخ بشر، زن ستیزی بخشی از شعور و عقل حاکم بر جامعه بوده است. تبعیضی بوده که با زندگی زنان عجین شده است. در طول تمدنهای بشری تاریخ در این مورد کاملا روشن است: اینکه مردان، زنان را محکوم و مورد اهانت و آزار قرار دهند و با آنها خصومت و دشمنی داشته باشند، امری طبیعی و روزمره بوده است. بزرگترین فلاسفه و ادیان اصلی تا حد پارانوایا به زنان مظنون بوده و با آنها ضدیت می ورزیده اند و آنها را بعنوان جادوگر زنده زنده به آتش می کشیدند. آنچه که تاریخ در مورد زن ستیزی به ما می آموزد را می توان در چهار واژه جمع بندی کرد: گسترده و وسیع، مقاوم، کشنده، و دارای توانایی بروز در اشکال و فورمهای متفاوت.

تعصب و تبعیض دیگری آنقدر مداوم و مقاوم نبوده است. هیچ قشری به اندازه زنان و تا به این میزان، طولانی مورد ستم قرار نگرفته است.

رهایی زن رهایی جامعه است

لایحه "حمایت" از خانواده در ضدیت با زنان!

هاله طاهری

یکی از مباحث جنجال برانگیز در دو هفته اخیر سه ماده از لایحه "حمایت" از خانواده است که برای چندمین بار میان مجلس و کمیسیون قضایی دست به دست شده و هنوز به تصویب نرسیده است. ماده ۲۳، ۲۴ و ۲۵ از این لایحه بترتیب در مورد لزوم ثبت ازدواج موقت یا همان صیغه (در صورتی که زن باردار باشد)، تسهیل چند همسری برای مردان و بالاخره بستن مالیات بر مهریه (مهریه های متعارف و غیر متعارف) میباشند. ماده بحث برانگیز اساسا بر سر چند همسری برای مردان است که با ده شرط بر طبق قانون، چنانچه همسر یا همسران به نیازهای آنها جوابگو نباشند میتوانند تا پنج زن دیگر اختیار کنند.

پیش نویس طرح اولیه لایحه خانواده به سال ۱۳۳۶ برمیگردد که یک سازمان غیردولتی به نام «جمعیت راه نو» آن را به مجلس ارائه داد. با ده سال تاخیر بالاخره این لایحه در سال ۱۳۴۶ تصویب گردیده و در سال ۱۳۵۳ اصلاحاتی بر آن صورت گرفت که تا سال ۱۳۵۷ قدرت اجرایی داشت. در طی دو دهه از پیدایش این لایحه روحانیون از جمله مخالفین سرسخت آن بوده اند. استدلال میکردند که این لایحه حرام است و به رواج فساد در جامعه و فروپاشی کانون خانواده منجر میگردد. با روی کار آمدن جمهوری اسلامی بلافاصله این لایحه ملغی و یک لایحه قدیمی از سال ۱۳۱۴ که حق چند همسری و یا طلاق بطور یک طرفه را به مردان میداد جایگزین گردید.

این لایحه سه سال است که در دالانهای مجلس مورد بحث و بررسی ست. از فراکسیون دولت احمدی نژاد و مجلس و کمیسیون قضایی و بخش روحانیت تا مفسرین دینی و دانشگاهی و طیف جنبش سبز نظرات متفاوتی در مورد آن دارند. بخشی از موافقین مثلا در مورد ماده حق ازدواج مجدد میگویند که خداوند این حق را به مردان عطا کرده و ما محق نیستیم که این هدیه خدا را از آنها بگیریم. میگویند که ازدواج موقت و چند همسری جلو رشد فحشا را میگیرد و گویا با داشتن همسران بیشتر و فرجه داشتن صیغه، مردان از شهوت رانی و عمل غیر شرعی محفوظ میمانند. بخشی از مخالفین از این طیف، از سر منفعت جمهوری اسلامی نگران گسترش اعتراضات مردم بویژه زنان علیه این لایحه و کل قانون اساسی بوده که طی دو دهه از مبارزات و بالا رفتن آگاهی زنان از حقوق شان دیگر هر ذلت و تحقیری را نمی پذیرند.

بخشی از نمایندگان زن در مجلس، روزنامه نگاران، "ائتلاف اسلامی زنان" تا زنان کمپین یک میلیون امضا و همگرایی جنبش سبز، هم از دیگر طیفهای مخالفین این لایحه هستند. آنها خواهان بازگشت لایحه خانواده تصویب شده از سال ۱۳۵۳ به قانون اساسی هستند که از نظر آنها "مترقی" بوده است. بخشی از این تشکلهای زنان از روش "رایزنی" با نمایندگان مجلس و یا دیدار با علمای دینی و دست اندرکاران در کار قانون گذاری استفاده کرده تا بلکه این آقایان دلشان به رحم آمده و جلو تصویب آن را بگیرند. از این میان زنان ائتلاف اسلامی هستند که تمام امیدشان به رحم و مروت بالایی هاست و یا بخشی از زنان ملی-مذهبی که از خشم به خود میپیچند و میپرسند که این چه مملکتیه که اجازه نداریم در "تصویب یا رد یک قانون که به حقوق ما مربوط

است نقش داشته باشیم"؟ برخی از همین فعالین زن معتقدند که با تصویب این لایحه "بی بند و باری در میان مردان" بالا میگیرد و "اعتماد و سرمایه فرهنگی در خانواده ها از دست میرود!" چند همسری در کشورهای اسلامزده از جمله ایران بحثی تازه نیست. قانون اساسی این کشورها بر گرفته از قوانین اسلامیت که زن در آن ملک و ناموس مرد محسوب میگردد. جریانات اسلامی در تاریخ یک و نیم هزاره خود هر کجا که قدرت گرفته اند بصراحت ضدیت خود را با حقوق زنان در خانواده و جامعه نشان داده اند. جمهوری اسلامی در این سه دهه از طریق گله های ملا و آیت الله ها از بلندگوهای مساجد و یا مبلغین دانشگاهی و حوزه علمیه قم در مدارس و دانشگاهها به شستشوی مغزی جامعه بر علیه زنان پرداخته اند. در این سه ساله اخیر هم دولت بر متن یک حمله وسیع به جنبش کارگری، جنبش زنان و مبارزات دانشجویی، و با دستگیری رهبران و فعالین این جنبشها، بستن تشکلهای

براه انداختن سنگسار و اعدام، تحمیل حجاب و آپارتاید جنسی بر جوانان در صدد تحمیل یک عقب گرد دیگر و بازگرداندن موقعیت زنان به عصر جاهلیت افتاده است. اما زنان و مردان جامعه ما اجازه نخواهند داد در جهانی که قرار است رهایی زن شاخص رهایی جامعه باشد چنین بی حرمتانه و غیر انسانی به دست مشتکی مرتجع و تجاوزگر به نام قانون گذار و حاکم، به بازی گرفته شوند. جنبش زنان در این دو دهه رشد چشمگیری داشته و تحمیل جهالت و خرافه های آیین اسلامی به آن دیگر امکان پذیر نیست. همچنین تجربه یک دهه از وعده و فریبکاری اصلاح طلبان از دوره خاتمی تا جنبش سبز نشان داده که تحقق آزادی و برابری کامل از کانال "اصلاحات" مدل زنان ملی مذهبی و طیف درون و برون حکومتی و با "رایزنی" و صدقه خواهی از حاکمیت توهمی کشنده

